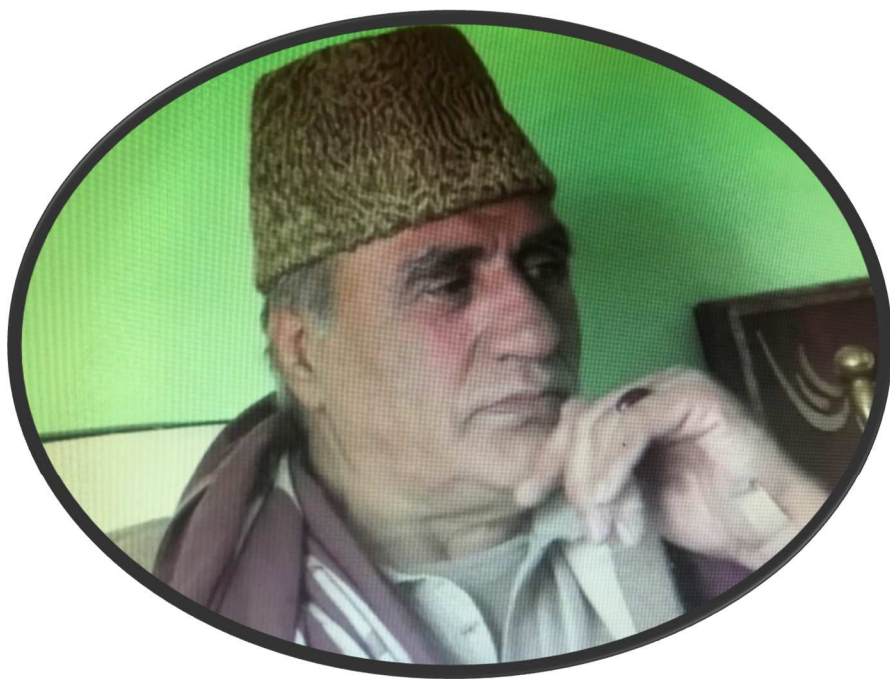


# امانی ؛



# هنر مند دل آشنا

## یا بلبل

### خاموش...

نوشته ضیا

حدود شصت سال پیش، زمستانهای شهر چاریکار سرد و یخبندان بود. کوچه های بالا گذر (گذر اکرم خان) و گذرهای دیگرشهر چاریکار پُر از برف می شد. مشکل بود، دو نفر از یک خط راه برفی بگذرند. و اما تابستان آن گرم یکجا با وزش باد های تند سپری می شد.



منطقه شهری از پُل قباله و سپس حوض لوخها تا زیر چنار ها، پُل مسجد دو رُخه، منطقه آهنگری تا مزار خواجه عبدالواحد صادقی (ع) که در جنوبی ترین قسمت شهر قدیم چاریکار موقعیت دارند، از کنار این محله ها جوی لبالب از آب می گذشت. در اطراف جوی درختهای بزرگ و کهنسال چنار است که قدمت آنها شاید تا دو یا سه صد سال برسد. و اما در کُل درخت های توت کیودک و خال خال درخت های توت سفیدک در دو طرف جوی به یک تونلی می ماند که حال و هوای خاص به آن می بخشد. کسانی که میخواستند از گرمی تابستان در امان باشند، اوقات فراغت شان را در زیر سایه های سرد همین درختان، می گذشتاندند.

و اما، من:

دران وقت شاید شاگرد صنفهای هشتم یا نهم در لیسه نعمان بودم. گاه گاهی از خانه به بازار و یا هر جای دیگر می رفتم، آوازی از فراز چنار ها یا ازمیان شاخچه های توت و یا هم از زیر سایه های همان چنار ها و درختان سر سبز به گوش می رسید. آن آواز زیبا، باریک، دل نشین و پُر از حلاوت از کس دیگر نبود، از طفلی بود که شاید ده سال و یا هم دوازده سال بیشتر نداشت. آن طفل خوش صدا و خوش آوا فقط امان الله که خانواده و همه او را امانی خطاب می کردند، بود.

امانی در سال 1332 خورشیدی در گذر خواجه رومی شهر چاریکار در یک خانواده هنر مند به دنیا آمد. او از همان کودکی بی خیال از هرچه نعمات مادی و اما خیلی آزاده، سرشار، پر تحرک، حاضر جواب، شوخ و خوش مشرب به نظر می رسید. اگر قرار

می شد کسی در بازیهای محلی چون؛ توپ دنده، کبیدی، دنده کلک، غُرسی، تُشله بازی، ایش و میش، غانچک ( قتکان ....) (با او مقابله می کرد، امانی برنده میدان می شد.

امانی شاگرد مکتب بود. او در لیسه نعمان درس می خواند. در کنسرتها نیز سهم داشت. ولی روح سرکش او در چار دیواری صنف و درد کشیدن از چوب معلم آرام نمی گرفت. میخواست آزاد باشد، هر وقت که دلش خواسته بود آواز بخواند. او از سینه صاف و کودکانه اش صدا بر می داشت، برایش هیچ فرق نداشت که او در خانه است یا کوچه و یا هر جای دیگر ..

امانی این بلبل خوش الحان چه زیبا، آهنگهای لُتا منگیشکر، آشا بهوسلی، محمد رفیع و همچنان آهنگهای عبدالمحمد هماهنگ، استاد شیدا و ترانه های محلی را فریاد می زد.

پدر بزرگوارش مرحوم خلیفه نجیم الله بود. او شغل چاقو سازی ( کاردگری) داشت و اما او و برادرش خلیفه محمد الله ( کاکای امانی) از هنرمندان تنبور نواز وقت شان بودند که آواز خوانی و نواختن تنبور در تار و پود شان جا داشت. از سویی در همسایه گی خانه شان، هنر مند شناخته شده، مرحوم اسماعیل چاریکاری، عنایت الله چاریکاری " نیت الله" آواز خوان ( پسر کاکایش) ، برادر بزرگش مرحوم غلام مرتضی تنبور نواز و مهمتر از همه مرحوم ضیا قاریزاده ( کبوتر) شاعر، نویسنده، آهنگساز و ممثل پر افتخار کشور ما، شوهر همشیره امانی بود که انگیزه قوی برای آواز خوانی او شده بود .

مرحوم قاریزاده، امانی را به نیکی در یافته بود که روزی امانی آواز خوان با نام خواهد شد و در تشویق امانی به دنیای موسیقی تاثیر گذار بود.

#### محافل عروسی در چاریکار؛

وقتی شهر نشینان چاریکار محافل عروسی بر پا می کردند، از خانه و حویلی همسایه ها نیز به خاطر جدا بودن زنها از مرد ها استفاده می کردند. زنان خوشی و سرور شان را با آواز خواندن، دف ( دایره) کف زدن و رقص استقبال می کردند. بعد ها آواز خوانان زن ( حرفوی) نیز به وجود آمد. و اما در عروسی ها برای مهمانان مرد برنامه طوری انسجام می شد، که پس از صرف غذا، مردم جوقه جوقه به خاطر شنیدن آواز هنر مندانی چون: استاد نتو، اسماعیل چاریکاری، ظاهر چاریکاری، حمیدالله چاریکاری، خلیفه شیرو، خلیفه غلام نبی، خلیفه ملا تنبوری، عبدل بوله پسر خلیفه سلطان، عنایت الله ( نیت الله) و خلیفه نعیم می آمدند. آلات موسیقی آنها معمولاً تنبور با زیر بغلی و دهل بود که بیشتر اوقات دو تا سه نفر آواز خوانان می خواندند و تنبور می نواختند. گاهگاهی بچه بازان، پسر بچه های زیبا روی و رقصنده را با زنگ و جامن به گونه رقابتی در میدان رقص پیشکش می کردند. اما جالب این بود که تعدادی از جوانان شوقی شهر چاریکار مثل؛ عوضی پسر کاکا رووف، بهوالدین قصاب، پنجشنبه ( نام یکی از محلی خوانان) و چند تایی دیگر ازین آماتوران محلی ( شوقی ها) به نزدیک تخت یا جایی که آواز خوانان نشسته بودند، خود را می رساندند و پهلوی هم می نشستند. معلوم بود که آنها نیز می خواستند بخوانند که در وقفه ها اسماعیل چاریکاری یا خلیفه شیرو... از آنها دعوت می کرد تا یکه یکه به اصطلاح مجرای بدهند.

و اما امانی:

امانی آن نو جوانک پُر شور نیز در گوشه یی از محفل و اما دور از نظرها می نشست و به شنیدن موسیقی گوش می داد. و اما؛ حینی که چشم کاکه های شهر چون؛ پسر ها یا نواسه های مرحوم عالم قناد به جان امانی می افتاد، بی درنگ از دست او می گرفتند و از آواز خوانان می خواستند که امانی چند آهنگ بخواند. وقتی امانی این بلبل شهر در جایگاه می نشست، بدون تردید همه شنونده ها خوش داشتند که امانی بخواند، بخواند و باز هم امانی بخواند.

امانی خوش نداشت مثل دیگر آواز خوانان چاریکار تنبور بنوازد. یکی از آرزو هایش این بود که هارمونی داشته باشد و با آن بخواند. دران موقع هوای هارمونی در سر داشتن، دُرست مانند هوای در سر داشتن موتر کرولا یا موتر سایکل پامیر به جوانان و نوجوانان امروزی در شهر چاریکار بود. ولی به هر قیمتی که شده بود امانی توانست در هنگام نوجوانی اش به یک هارمونی معمولی دست یابد. ذوق بی پایانش به موسیقی به او کمک کرد، چون لاله آزاد بی آنکه از کسی نواختن هارمونی را بیاموزد، انگشتانش بر هارمونی به حد نیاز چیره شد.

حالا امانی جوان شده، حنجره اش آب و تاب تازه پیدا کرده و دستش هم به هارمونی می گردد. آهسته آهسته در مجالس خصوصی و سپس در محافل عروسی راه می یابد.

دران موقع امانی تازه در صف آواز خوانان حرفوی قدم برداشته بود، او چانس آورده بود که یوسف فیتنه ( کسد) فروش در دوکانش در شهر چاریکار مایکروفون و لاود سپیکرکرایبی داشت که مردم در عروسی ها از ان استفاده می کردند. همچنان رادیو کسد های 530 جاپانی رواج یافته بود که علاقمندان صدای او را در نوار ثبت می کرد. از همین جاست که آهنگهای مست و شاد او نه تنها در چاریکار و حومه آن، بلکه به کابل و سایر ولایات افغانستان نیز راه باز کرد.

وقتی امانی در کابل با آواز خوانان خراباتی ارتباط گرفت و در محافل عرفانی (خانقا) در خرابات که در آنجا بزرگترین استادان و آواز خوانان چون استاد سر آهنگ آن بابای موسیقی حضور داشتند ، آواز خواند، استاد سر آهنگ، آن آفتاب موسیقی شرق او را ستود و گفت: ( امانی لاله آزادی است که من از رنگ و بوی آواز خدا داد او لذت می برم و آینده های درخشان را در وجود او می بینم )

....

امانی از محضر استاد سر آهنگ نیز سود جست و کم کمکی به راگها و راگنی های موسیقی نیز دست یافت. تا آنکه پسر کاکایش عنایت الله چاریکاری ( نیت الله) که او خود در گروپ محلی خوانان رادیو افغانستان تنبور می نواخت و گاهی هم آواز می خواند، مشوق امانی شد تا صدایش از طریق رادیو افغانستان نیز پخش و نشر شود . هر چند، برخی نخستین آهنگ رادیویی او را ( آلیلی لیلی لاله صحرا) تذکر داده اند و پسر ارشدش صفی الله امانی آهنگهای اول او را دو آهنگ باز خواز خوانی شده محلی هراتی ( سر پل ما لان و سیاه موی و جلالی) را محمود خوشنوا و آهنگ سیاه موی جلالی را هنر مند نامدار کشور زنده یاد عبدالوهاب مددی خوانده بود وانمود کرده اند. اما به عقیده من ( ضیا) آهنگ اول رادیویی امانی تصنیفی بود در قالب غزل که با ارکستر شرقی رادیو افغانستان در استدیوی 48 رادیو ثبت شده بود.. با این مطلع ( چنگ، چنگ، چنگ زلفانت ای یار) که آن آهنگ با آن کیفیتی که همسنگ آهنگ های محلی او باشد، نبود. سپس آهنگهای ( آهسته، آهسته، آلیلی لیلی لاله صحرا و.... دیگر آهنگهای فلکلوریک او از طریق رادیو و تلویزیون افغانستان و سایر بنگاه های ثبت آواز چون افغان موزیک و سایر تولید کننده گان خصوصی موسیقی به گونه تجارتی به نشر رسید .



( ضیا) با هنرمند محبوب امان الله امانی در منزل شان

کسد های او گل کرد و خوب گل کرد. آنگاه امانی در سطح ملی به حیث یک هنرمند موفق و دوست داشتنی بر سر زبانها افتاد. همان بود که این هنر مند بیست و چهار آهنگ در رادیو افغانستان و هجده آهنگ در تلویزیون ملی افغانستان ثبت کرد.

قابل تذکر است که این هنر مند در کشور هایی چون امریکا، روسیه، هند و پاکستان نیز کنسرت هایی اجرا کرده است.

امانی در طفولیت و نوجوانی اندام لاغر و باریک داشت، هر چند به شباب قدم می گذاشت، هیکلش قویتر و قدش رساتر می شد. وقتی به نیروی جسمی و اندام زیبایی متوجه شد، اشتیاقش به پهلوانی این ورزش باستانی بیشتر شده رفت.

پهلوانان نام آشنای آنوقت در شهر چاریکار همانا پهلوان کریم، پهلوان عبدالاحمد (تور) پهلوان آقاشیرین، پهلوان طاهر غوربندی ... بودند که امانی در میان آنها به گونه آماتور فعالیت داشت و مشخصاً نزد کسی شاگردی نکرده است.

امانی در مسابقات جام سرباز دو بار حایز مقام اول و یکبار حایز مقام دوم شده بود. او پهلوانی را تا هنگام مریضی اش که در پاکستان به سر می بُرد، ادامه داد.

امانی دو بار ازدواج کرده و تعداد فرزندانش به هفت پسر و پنج دختر می رسد که فرزند ارشد او صفی الله امانی است، صفی امانی راه پدر را در موسیقی و پهلوانی دنبال نموده که تا حال علاوه از اجرای آواز خوانی در محافل، کلب های ترانه هایش را به بازار کشیده است. همچنان این فرزند خلف در مسابقات پهلوانی در ایران مقام اول و همچنان در سه مسابقه در هندوستان مقام اول، در پاکستان دو بار مقام اول را کسب نموده و سه بار در کابل میدان را به حریف های خود واگذار نموده است.

امانی هنرمند مردمی بی است که هرچند در شهرت و محبوبیتش افزوده می شد، به همان پیمانۀ متواضع تر و صمیمی تر شده می رفت. او تا حال به بزرگان احترام می کند و هرگز بچه های کوچک اش، همبازی های ایام کودکی و دوستان خود را فراموش نکرده است. او در بدترین احوال در زمان رژیم هفت ثور و بعد ازان حکومت تنظیمی ها با خانواده اش در کابل زندگی میکرد، ولی به هر بهانه بی که بود طی هر هفته یک تا دو روز را با دوستان و دیگر هنرمندان محلی در شهر چاریکار می گذشتاند. وقتی طالبان به کابل حمله کردند و در کشور به حکمروایی پرداختند،



امانی با چشم سر دید که موسیقی حرام اعلان شد، رادیوکسد ها شکستاده شد و به هرطرف نوار های موسیقی تار و مار شده می رفت، آنگاه امانی برای زیستن در وطنش جای نداشت، مجبور شد با خانواده اش راهی پاکستان شود که شد. مدتها در غربتکده پاکستان در حال هجرت به سربرد. در آنجا نیز هوا خواهان آوازش او را در محافل و مجالس دعوت می کردند و از دل فغان بر می داشت. در عین حال ورزش پهلوانی اش را نیز فراموش نکرده بود تا آنکه در یکی از روزها حین تمرین پهلوانی به موجب فشار خون بالا حمله استروک به او وارد شد.

### صفی امانی در کنار پدر هنرمندش

صفی امانی در یکی از صحبت هایش به هفته نامه " افق " گفته بود: پدرم به شفاخانه شیر پاو در شهر پشاور انتقال یافت. سه شبانه روز در حالت کوما به سر بُرد. دست، پا و زبانش فلج شده بود. اما دکتوران آن شفاخانه هرگز بصورت دلسوزانه به علاج او نپرداختند. فقط با چند تا تابلیت اکتفا کردند و بس. سپس پدرم را جهت معالجه به هندوستان انتقال دادیم. دکتوران هندی گفتند: هرگاه مریض در شش ماه اول بصورت اساسی زیر مداوا قرار می گرفت، چانس بازیابی صحتش زیاد بود. همچنان دکتوران هند مخارج بازیافت صحت او را حدود 38000 دالر امریکایی وانمود کرده بود که تا 90 درصد امکان صحت یاب شدن او وجود داشت. چون

توانایی مالی نداشتیم، کاری از ما ساخته نشد. ولی متأسفانه تعدادی و از جمله یک تن از هنرمندان که حیف است نام پاک هنرمند به او برجسپ زده شود، این بی هنر که تا حال در جرمنی زندگی میکند، او و دیگران به نام کمک به مریضی پدرم پول جمع آوری کردند و اما یک سنت یا یک پول آن به ما نرسید. به هر حال نتیجه بی که از هند یافتیم، همانا بهتر شدن وضعیت ذهنی و حرکت پاهای پدرم می باشد که با تأسف تا حال سخن گفته نمی تواند.

امانی که چون بلبل هزارستان محافل، مجالس و برنامه های رادیویی و تلویزیونی را پُر از آواز دلپذیرش می ساخت، حیف است، بسا هواخواهانی که از ثروت مالی فراوان بهره مند بودند، پیوسته آواز او را از نوارها، ویدیو ها ... در داخل و خارج از کشوری شنیدند و کیف می کردند و همچنان میدانستند که او در قفس هجرت در حال بی زبانی زندگی پُر از رنج و غم را پشت سر می گذراند، آنها به امانی هیچگونه مساعدت نکردند و خودش نیز به حدی همت والا دارد که تا همین اکنون دست تقاضا به کس پیش نکرده و خوش به حال آنهایی از جمله خانواده اش و دیگر عزیزانی که جوانمردانه در کنار او ایستاد شدند و از امانی دلجویی مادی و معنوی کردند.

وقتی امریکایی ها پس از حادثه تروریستی 11 سپتمبر 2001 گلیم طالبان را از افغانستان برچیدند، امانی با خانواده اش دو باره به وطن بازگشت و در کابل متوطن شد. از حکومت موقت کرزی تا کنون که احمد زی بر سریر قدرت قرار دارد، ملیاردها الی پول به نام باز سازی در عرصه ها گوناگون از جمله در عرصه هنر، فرهنگ و آموزش به افغانستان سرازیر شد. ولی عدۀ کثیری از هنرمندان در بدترین حالت به سر بردند که هیچ نهاد دولتی به داد شان نرسید.

اکنون امانی که تا هنوز آهنگهای ثبت شده اش را مردم می بینند و می شنوند با خانواده اش در کابل به سر می برد، گاهگاهی برنامه سازان تلویزیون از او یاد میکنند و چهره اش را بصورت مستقیم به نمایش می گذارند.

این بود یادداشت کوتاه در مورد هنرمند گرامی که تقدیم خواننده های محترم شد. در اخیر از خداوند می طلبم، صحت و سلامت او را دوباره اعاده فرماید، ضمناً از برادر بزرگ این هنر مند گرامی محترم حفیظ الله که هم صنفی دوره مکتبم در لیسۀ نعمان بود و از فرزند صمیمی اش صفی الله جان امانی که در تهیه این نوشته برای هفته نامه "افق" در استرالیا مرا یاری رساندند، سپاس میکنم.